سفیر قالی ایران
امید بنام، مینیاتوریست ۱۴

یک خاطره، یک عکس
سامان اقوامی ۱۵

نگاه مستقل در عکاسی
پیام برازجانی ۱۵

سفری به عروس شهرهای شمال، رامسر
فرهاد فتحی ۱۶

گذشته، حال و آینده فرش دستباف ایرانی در گفت‌وگو با دکتر طاهر صباحی

داستان فرش داستان آدم‌هاست

پژمان موسوی
Pejman.mousavi@gmail.com

سال‌ها قبل استادی به من می‌گفت «من افتخار می‌کنم اتومبیل ژاپنی سوار می‌شوم همان طور که یک شهروند ژاپنی افتخار می‌کند فرش ایرانی را در قابی زیبا روی دیوار منزلش نصب می‌کند.» و من معنای کلام او را در آن سال‌های دور چندان حس نکردم اما اینک نیک می‌دانم که وی چه منظوری در سر داشته است! امروزی که فرش ایرانی به واسطه عواملی چند، چندان حال و روز خوشی را سپری نمی‌کند و دور نیست که در آینده نزدیک فرش دستباف ایرانی، به طور کلی از خاطره‌های جمعی جهانیان و حتی ایرانیان پاک شود، دکتر طاهر صباحی یکی از معدود ایرانیانی است که سال‌های پرشمار عمر خود را صرف شناخت و پژوهش درباره فرش و قالی اقوام و مردمان گوناگون ایرانی کرده است به نحوی که تاکنون ۲۰ جلد کتاب تخصصی و با استانداردهای بین‌المللی را به زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی و انگلیسی به رشته تحریر درآورده است و تنها نشریه تخصصی فرش را نیز با عنوان «گره» ۱۸ سال است در ایتالیا منتشر می‌کند. با دکتر طاهر صباحی که صاحب مجموعه‌ای نفیس و کم‌نظیر از فرش‌های ایرانی در ایتالیاست و وقتی از فرش سخن می‌گوید گویی از عزیزترین فرد زندگی خود سخن می‌گوید گفت‌وگویی ترتیب داده‌ایم که در زیر می‌خوانید.

-جناب آقای صباحی، داستان فرش ایرانی سرگذشتی دارد به غایت تامل‌برانگیز و اتفاقاً چندان پرتعداد هم نیستند آنانی که در این حوزه به فعالیت مشغول هستند؛ از انگیزه ابتدایی خود برای ورود به دنیای فرش ایرانی بگویید و اینکه چطور شد این مسیر را انتخاب کردید؟

من در خانواده‌ای به دنیا آمدم که پدرم بازرگان خشکبار بود و پدربزرگ مادری‌ام هم مردی بود بسیار متمول. پدربزرگم فردی بود که بسیار عاشق فرش بود تا حدی که کارخانه‌هایی راه‌اندازی کرده بود تا در آنها فرش بافته شود. پدرم البته چیزی از فرش نمی‌دانست جز اینکه قالی را دوست داشت و گاهی با خواب قالی بازی می‌کرد. ما همیشه در خانه پدری تعداد زیادی قالی نفیس کرمان و کاشان داشتیم و حتی تابستان‌ها که ما بیشتر در حیاط و کنار حوض به سر می‌بردیم هم دو قالی زیبا روی تخت‌ها می‌انداختیم و روی آنها می‌نشستیم. این قضایا ادامه داشت تا اینکه من و برادرم را به سبب بازیگوشی زیاد، صبح‌ها وادار کردند که با پدرم به بازار برویم. ما هر روز در مسیر حجره پدر از جلوی یک قالی‌فروشی رد می‌شدیم و من به دو عدد پشتی که بسیار چشم من را گرفته بود، نگاه می‌کردم تا اینکه این پشتی‌ها اثرش را روی من گذاشتند و من در نهایت با شکستن قلک خود موفق شدم آن پشتی‌ها را خریداری کنم. البته بعد از سفر من به ایتالیا این فرش‌ها در خانه پدری ماند و سال‌ها بعد من توانستم با اهدای دو عدد فرش نفیس تبریز، این پشتی‌ها را از پدر که حال عاشق این پشتی‌ها شده بود بگیرم و با خود به ایتالیا ببرم.

-از سفر تحصیلی خود به ایتالیا برایمان بگویید. انگیزه اصلی سفرتان به ایتالیا چه بود؟

رفتم ایتالیا چون مادرم دوست داشت پزشکی بخوانم. من هم از بین رشته‌ها داروسازی را برگزیده و در تورینو موفق شدم دکترای داروسازی خود را اخذ کنم و اضافه بر آن توانستم دو سال هم روانشناسی بخوانم. در سال‌های پیش از انقلاب من برای تدریس به ایران دعوت شدم اما کمی بعد و با مشاهده شرایط تصمیم گرفتم به ایتالیا بازگشته و زندگی‌ام را در آنجا ادامه دهم.

-پس از بازگشت به ایتالیا آیا فعالیت در حوزه تحصیلی خود را رها کرده و تنها به فرش روی آوردید؟

در سال ۱۹۸۴ من برای به وجود آوردن اولین دوره تحصیلی فرش تلاش زیادی کردم تا اینکه توانستم اولین دوره را با جزوه‌هایی که خودم تهیه کرده بودم برگزار کنم. این دوره‌ها شامل ۱۲ جلسه دوساعته تئوری بود که علاقه‌مندان می‌توانستند ساعت‌هایی را نیز در کنار بافنده‌های ما، دروس عملی بافندگی فرش را بیاموزند. همچنین من موفق شدم کلوپ دوستداران قالی را در سال ۱۹۸۴ در ایتالیا به وجود آورم که این کلوپ با استقبال بی‌نظیری از سوی دوستداران قالی روبه‌رو شد. در همان سال‌ها من اولین کتابم را در ۶۴۰ صفحه و با نام «قالی‌های شرقی؛ هنر و سنت» منتشر کردم که این کتاب تاکنون ۲۴ هزار نسخه‌اش به زبان ایتالیایی و ۱۴ هزار نسخه‌اش به زبان فرانسوی به فروش رفته است که همین نشان از علاقه جهانیان به فرش علی‌الخصوص نوع ایرانی‌اش دارد. خاطره‌ای یادم آمد؛ روزی که مادرم سخت مریض بود و من برای ملاقاتش به ایران آمده بودم نگاهی به من کرد و گفت: «حالا می‌فهمم تو چرا دنبال فرش رفتی. وقتی کوچک بودی و گریه می‌کردی من تو را دمر روی قالی می‌گذاشتم و تو ساعت‌ها با گل‌های فرش‌ها زمزمه می‌کردی و حرف می‌زدی بی‌آنکه گریه کنی، در نهایت نیز در همان حالت روی قالی خوابت می‌برد.»

-از فعالیت‌های خود در عرصه شناساندن فرش و قالی ایرانی به جهانیان بگویید؟ با فاصله زیادی که از ایران داشتید چگونه توانستید اطلاعاتی به این مستدلی را درباره فرش ایرانی در کتاب‌هایتان مطرح کنید؟

کارهای من در حوزه فرش کم‌کم در ایتالیا پخته شد تا اینکه به طور رسمی به عنوان شغل من در آمد؛ در واقع من داروسازی را رها کرده و به آموزش و تجارت فرش روی آوردم. البته من تجارت و بازار را هم نوعی دانشگاه می‌دانم و بر این باورم که وقتی فردی به یک بازاری پا می‌گذارد، در واقع به یک دانشگاه قدم گذاشته است. شما پیرمرد فرش‌فروشی را تصور کنید که شناختش از فرش ایرانی را از اجدادش فراگرفته است. این فرد تا چه حد می‌تواند یک دانشگاه باشد برای فردی که با او هم‌کلام می‌شود؟ البته وضعیت این‌گونه نبود که من بنشینم در ایتالیا و درباره فرش ایران تحقیق کنم بلکه روزها و ماه‌ها به ایران آمده و در میان عشایر و روستاییان زندگی کرده‌ام تا به اینجا رسیده‌ام؛ با استقرار نسبتاً طولانی‌مدت در ایل قشقایی‌ها من موفق شدم کتاب قشقایی‌ها را منتشر کنم و الزام به نگارش مقالات تخصصی در مجله «گره» من را به سفر به زاهدان و زابل و بیرجند و خراسان شمالی و آذربایجان و کرمان کشاند؛ سفرهایی که کوهی از تجربه را برای من که مدتی را با آنان زندگی کرده بودم به دنبال آورد. همین تجارب منجر به این شده است که من مجله گره را در ۱۸ سال مداوم بی‌توقف و در تخصصی‌ترین شکل خود منتشر کنم. در واقع نت‌هایی که من از دیدارهایم با بافندگان و اهالی محلی جمع‌آوری کرده بودم و پشت جیپ یا داخل منازل دهقانان یا چادر عشایر یا در هواپیماها به رشته تحریر درآوردم، مقدمه‌ای شدند برای انتشار ۲۰ جلد کتاب تخصصی به زبان‌های ایتالیایی، فرانسوی و انگلیسی در حوزه فرش. همچنین با وعده‌ای که من با مسوولان استان کرمان گذاشته بودم قرار بود کتاب جامعی درباره قالی کرمان به رشته تحریر دربیاورم که متاسفانه به دلیل مشکلاتی این امر میسر نشد و من بعدها این کتاب را با هزینه خودم و با استانداردهای بین‌المللی آماده چاپ به زبان انگلیسی کردم. همین رفت و آمدها به استان کرمان بود که من را به این نتیجه رساند که هیچ جا بهتر از کرمان نیست و هیچ مردمی بهتر از کرمانی‌ها نیستند.

- همواره این سوال مطرح بوده است که آیا زنان و مردانی که از کمترین سواد علمی برخوردار هستند، چگونه می‌توانند هنری با این ظرافت و زیبایی را به عرصه ظهور درآورند،چه راز و رمزی در این امر نهفته است؟

شما کودکانی را تصور کنید که بر روی دیوارهای محل نگهداری‌شان خط و خطوطی را به صورت نقاشی می‌کشند که به نظر ما بسیار هم نامفهوم است. حال این سوال مطرح است که چه کسی می‌تواند بفهمد این خط و خطوط چیستند؟ پاسخ روشن است، روانشناسان. ما هم همین را داریم یعنی چیزی را که یاد گرفته‌ایم تجسم کرده و به صورت خلاقیت از خود بروز می‌دهیم و این می‌شود هنرهایی که ما می‌سازیم. بنابراین ما از نظر علم به هنر تهی هستیم اما از نظر خلاقیت هنری غنی هستیم؛ ما هنر را نمی‌شناسیم آن را خلق می‌کنیم.

-نقوشی که روی قالی‌های ما نقش بسته‌اند آیا اصالتاً ایرانی هستند؟ کمی از داستان فرش از ابتدا تا به امروز برایمان بگویید.

این نقوشی که شما روی فرش‌ها ملاحظه می‌کنید اصالت کامل ما نیستند؛ نقوش مسافرت می‌کردند به نحوی که بسیاری از نقوش ما در ابتدا از آسیای مرکزی و چین به ایران آمدند. فرش داستان‌هایی برای خود دارد که بسیار شنیدنی است. قالی داستان آدم‌هاست و همان طور که آدمیان با تعامل فرهنگ‌ها و آداب و رسوم را با یکدیگر تقسیم کردند فرش‌ها نیز همان کار را کردند. اما اینکه ما می‌خواهیم بگوییم همه کارها را ما ایرانی‌ها کردیم این طور نیست زیرا ما که نمی‌خواهیم با خدا رقابت کنیم و شواهد بسیاری هست که نشان می‌دهد نخستین فرش کشف‌شده در جهان در شش هزار سال پیش و در سرزمین سکاها در سیبری و پس از آن نیز همزمان با هخامنشیان در نقطه دیگری از این کره خاکی کشف شده است که این مورد کامل‌ترین نمونه فرشی است که هم‌اکنون در جهان وجود دارد. در ایران قدیمی‌ترین فرشی که تاکنون کشف شده است متعلق به گمیش منطقه‌ای در استان خراسان شمالی است تا اینکه می‌رسیم به قالی معروف بهارستان که برای طاق کسری ساخته شده بود و خسرو پرویز با تماشای آن به اوج لذت می‌رسید و این جریان ادامه دارد تا هم‌اکنون که فرش دستباف ایرانی به این مرحله رسیده است.

-علت اصلی اینکه ایرانیان به قالیبافی مشهور شدند و فرش ایران به عنوان نمادی از کشور و ملت ایران درآمد چه بود، در واقع می‌خواهم بدانم علت تاریخی گرایش ایرانیان به قالیبافی چه بوده است؟

ببینید ما روی فرش می‌خوریم، می‌خوابیم و می‌میریم. حتی رسم است که مرده‌هایمان را هم لای فرش می‌پیچیم، در واقع باید گفت فرش از ابتدا با ما عجین بوده است و ما نمی‌توانسته‌ایم آن را از خود جدا کنیم. آب و هوای گرم و خشک ایران هم بسیاری از ایرانیان را به سمت قالیبافی که شغلی است سازگار با این نوع آب و هوا کشاند. از سوی دیگر از قدیم در منطقه خاورمیانه ایران بزرگ‌ترین و قدرتمندترین کشور منطقه بوده است. ایران همواره تجمعی بوده است از اقوام مختلف با هنرهای مختلف. شما تصور کنید هر قوم را با سبکی خاص از قالیبافی، چه مجموعه عظیمی می‌شود از فرش‌هایی با طرح‌ها و نقش‌های مختلف که از قضا برای آنها روزی‌رسان هم بوده است.

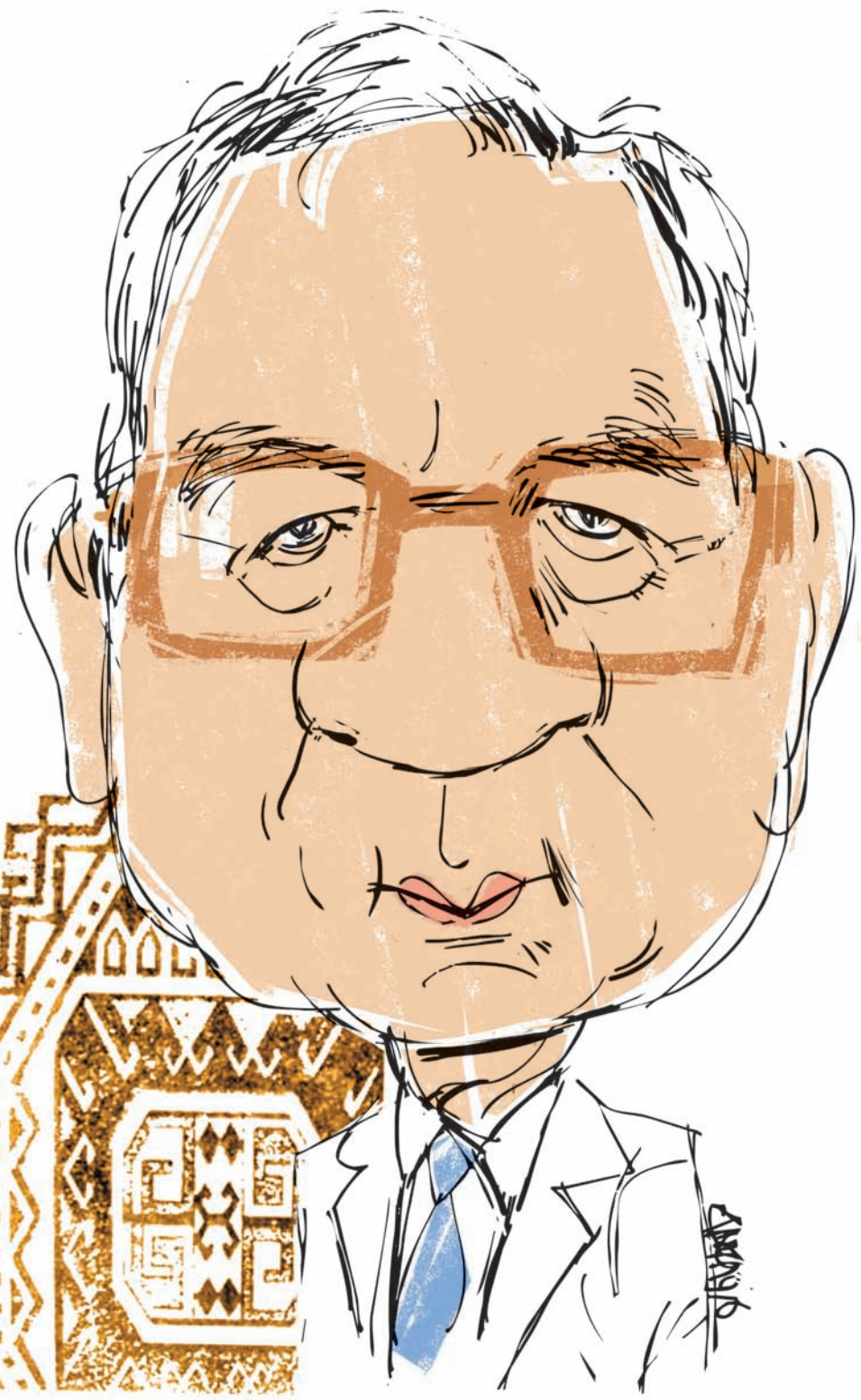

کاریکاتور: حسین صافی

-جنابعالی که تاکنون بیش از ۲۰ جلد کتاب در رشته تخصصی فرش و قالی به رشته تحریر درآورده‌اید، آیا هیچ‌گاه به این فکر نیفتاده‌اید که چرا این کتاب‌ها هیچ کدام به زبان فارسی نیستند؟ آیا این موضوع شما را به عنوان فردی که در مورد هنر ایران کار کرده است، رنج نمی‌دهد؟

متاسفانه موضوعی که در کشور ما وجود دارد این است که عده‌ای در داخل خودشان را به کارهای کوچکی که در حوزه مطالعات فرش و قالی انجام می‌شود محدود کرده‌اند و به دنبال بیش از آن هم نیستند و این در حالی است که من حاضرم تمامی این کتاب‌ها را برای ترجمه در اختیار علاقه‌مندان بگذارم اما موضوع این است که اولاً اهمیت این موضوع درک نشده است و اینجا کسی حاضر به تامین مخارج آماده‌سازی این کتاب‌ها برای ترجمه فارسی نیست. در واقع این اقدام نه احترام به من، که حرمتی است به قالی، حرمتی است به یک میلیون و دویست هزار بافنده‌ای که اقرار می‌کنند در ایران وجود دارد و نهایتاً حرمتی است به ۷۰ میلیون ایرانی که وقتی جلوی قالی می‌رسند به احترام کفش‌هایشان را درمی‌آورند و من فکر می‌کنم هنوز مانده است که خیلی‌ها بفهمند جد و آباءشان از نظر قالیبافی که بوده‌اند و چه کرده‌اند؟ اینکه چه قالی‌های نفیسی هم‌اکنون در موزه‌های دنیا متعلق به ایرانیان است و از آن هیچ گونه اطلاعی ندارند. از سوی دیگر فارسی‌نویسی برای من که سال‌ها در خارج از کشور زندگی کردم کار چندان آسانی نیست و من خیلی هنر کنم می‌توانم مجموعه مطالعات و تحقیقات خود را به صورت کتاب درآورم و خیلی طبیعی است که باید فرد یا افرادی باشند که آنها را به فارسی ترجمه کنند.

-وضعیت امروز فرش ایرانی در چه حال است؟ بسیاری معتقدند دیگر باید با روزهای شکوهمند فرش ایرانی خداحافظی کرد و آن را در خاطره‌ها یافت. در این باره چه نظری دارید؟

بله، دقیقاً همین طور است. چینی‌ها و هندی‌ها فرش ایرانی را بردند و بافتند و همه چیز برای ما تمام شد. در واقع آنها تکنیک و تجارت فرش را از ما گرفتند زیرا آنها اصولاً به هنر فرش نیازی ندارند و همان طور که می‌دانید از همه چیز مهم‌تر در این رشته تبلیغ برای فرش است. مگر ما چقدر قدرت و توانایی داریم که برای قالی ایرانی تبلیغ کنیم؟ برخلاف نظر خیلی‌ها من معتقدم قالی و فرش تنها یک هنر نیست بلکه یک صنعت است و تنها در بعضی از موارد است که این صنعت تبلور هنر خواهد شد. من متاسفانه باید اعلام کنم بی‌توجهی ما نسبت به این هنر ناب ایرانی منجر به این شده است که فرش و قالی ایرانی کاملاً از دستمان در برود و دیگران این هنر ایرانی را به نام خود به جهانیان عرضه کنند. علت هم به نظر من روشن است: بر سرکار گذاشتن افرادی که چندان دلسوز فرش نیستند و مدیریت‌شان هم قابل دفاع نیست. همه این عوامل دست به دست هم داده است تا فرش که تاکنون بخشی از وجود ما بوده است به همین راحتی از کف‌مان برود.

-آیا راه بازگشتی هم وجود دارد و آیا می‌توان امیدی به احیای جایگاه رفیع فرش ایرانی در آینده بست؟

نظر شخصی من این است که این موضوع و کنترلش از دست ما در رفته است و نمی‌توان چندان نسبت به بازگشت روزهای شکوهمند گذشته امیدوار بود و حتی حالاحالاها هم کسی پیدا نخواهد شد که چون من درباره فرش ایران بنویسد و این در حالی است که وقتی من به موزه‌های منطقه و جهان می‌روم و قالی ۴۰۰ساله کرمان را به عنوان مثال در آنجا می‌بینم با خود می‌گویم این گوشه‌ای از تاریخ ایران است که در اینجا به نمایش درآمده است و ما چه ناسپاسیم که با میراث خود چنین می‌کنیم. البته یک راهکار به نظر من وجود دارد و آن هم این است که رئیس‌جمهوری یک معاون برای خود به عنوان متصدی قالی و دستبافه‌ها در نظر بگیرد و سرنوشت فرش ایرانی را از دست سازمان میراث فرهنگی و وزارت بازرگانی خارج کند، در آن هنگام است که کارشناسان این حوزه نسبت به این تجمیع وظایف امیدوار شده و می‌توانند راهنمایی‌های لازم را به آن شخص مطرح کنند. اما الان وضعیت فرش به گونه‌ای است که ما در حوزه مدیران دولتی با افراد مختلفی سر و کار داریم که به نوعی وابسته به وزیر یا مقامات بالاتر از خود هستند و نمی‌توانند چندان با اختیار کامل برای فرش ایرانی تصمیم‌گیری کنند در حالی که اگر یک نفر متصدی وجود داشته باشد که بتواند این کار را دست بگیرد و در عین حال «دلسوز» هم باشد، می‌تواند برنامه‌های خوبی برای نجات فرش ایرانی پیاده کند. اما الان داستان فرش مثل شرایط یک شهر بعد از زلزله است که نمی‌دانیم از کجا باید جمعش کنیم و از کجا باید آغاز کنیم و این در حالی است که فرش گنجینه عظیم ماست و این گنجینه نیز همواره در اختیار ما نیست و ممکن است ۱۰۰ سال دیگر، دیگر در اختیار ما نباشد.

نگاه

علیرضا قادری*

مصداق عشق به ایران و ایرانی

سال‌ها پیش وقتی در جریان برگزاری یکی از نمایشگاه‌های فرش تهران و برای اولین بار با او روبه‌رو شدم مردی میانسال بود، با قامتی بلند و ظاهری آراسته. در مواجهه با هر موضوع و اتفاقی نگاه نقادانه و سختگیر داشت. این سختگیری را حتی در برقراری ارتباط با آدم‌های حاضر در نمایشگاه از دست نمی‌داد. تنها دانشجوهای فرش بودند که به‌رغم احتیاطش در حفظ فاصله، به نوعی نسبت به آنان نرم‌خوتر می‌نمود.تورج ژوله اما در این میان استثنا بود. گل از گل دکتر با دیدن تورج شکفت و من هم در پناه همراهی او توانستم به این مرد سختگیر و دیر آشنا نزدیک شوم. جواب سلام و عرض ارادت چرب و نرم مرا با عبارت کوتاه «سلام» پاسخ داد و بی‌اعتنا شروع به خوش و بش با ژوله کرد. قبلاً درباره صباحی از ژوله شنیده بودم و خیلی دوست داشتم با نویسنده کتاب‌های ارزشمند فرش و ناشر مجله گره که کمیاب بود و گران و در عین حال وزین و پرمحتوا، آشنا شوم. وقتی متوجه همکاری نزدیک من و ژوله شد رفتار صمیمانه‌تری را با من برقرار کرد. مثل بچه دبستانی‌ها از توجه معلم به شوق آمدم و فرصت آشنایی بیشتر را در طی ایام برگزاری نمایشگاه از دست ندادم.

سال‌های زیادی از آن روزها می‌گذرد و در ماه‌ها و سال‌های بعد و در دیدارها و همنشینی‌هایی که با او داشتم بیش از پیش به علت این دوری گزیدن‌ها پی بردم. دیدم که تلخی کلام صباحی و این فاصله‌ای را که او تلاش دارد با آدم‌های روزگارش حفظ کند تا چه اندازه برای او ناگوار و ناخوشایند است. طاهر صباحی اتفاقاً شوخ‌طبع و مهربان است. هر ساله دو سه باری را برای دیدن کشوری که به آن عشق می‌ورزد هزینه و رنج سفر را تحمل می‌کند. می‌آید تا این مردم و این دود و ترافیک و... را ببیند. می‌گوید اینها واقعیت‌هایی است که مردم من با آن سر و کار دارند و با آن زندگی می‌کنند. خوب یا بد دلم می‌خواهد همه سختی‌ها و مشکلات آنها را تجربه کنم. علاقه او به مردم و کشورش انسان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. فرش و دستبافته‌ها همه زندگی او را تشکیل می‌دهد. عشق به هموطنانش رابطه‌ای مستقیم با این دستبافته‌ها دارد و زندگی او با فرش خواسته و ناخواسته او را با مردمش پیوندی عمیق داده تا آنجا که تفکیک میان مردم و فرش را در نگاه و تفکرش غیرممکن می‌یابی. صباحی سراپا عشق است و تلاش. تالیف ۲۰ جلد کتاب ارزشمند در زمینه قالی و سایر دستبافته‌ها که در کمال حساسیت در تحقیق و بررسی و در قالبی همگی نفیس و فاخر نوشته و منتشر کرده و فصلنامه‌ای پر و پیمان که چهل و هشتمین شماره آن را اخیراً منتشر کرده است، همگی حکایت از عشق او به هنر قالیبافی ایران و مردمی که زاینده و پرورنده این هنر بوده و هستند، داشته و دارد. وقتی از سفرهای خود می‌گوید، آنجا که به تصویر فضای زندگی بافنده‌های محروم می‌رسد بی‌اختیار بغض می‌کند و بی‌ریا می‌گرید. بی‌اغراق من کمتر انسان با صلابت و در عین حال نازک‌دلی چون صباحی دیده‌ام. او همواره در تلاش است که بیاموزد آنچه را آموخته؛ و برای یادگیری باید طالب و عاشق باشی. او سخت می‌گیرد و کناره می‌جوید از کسانی که به فرش و رنگ و نقش سرسری و کاسبکارانه می‌نگرند و دلیل این رفتارش نیز کاملاً مشخص است؛ گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش. حرف‌های او را کسانی فهم می‌کنند که به اندازه او عاشق باشند. این همه تلاش در قریب ۴۸ سال و این همه انرژی که او را در این سنین همچنان جوان و پرنشاط نگه داشته است جز به نیروی عشق ممکن نیست. اینکه دکتر سیدطاهر صباحی کی و کجا به دنیا آمده، چند کتاب نوشته و درباره چه موضوعاتی نوشته است چیزهایی است که یقیناً دیگران به آن کم نپرداخته‌اند و باز هم خواهند پرداخت. اما اینکه او از چه منظری به دنیای پیرامون خود می‌نگرد و چه قلب عاشق و رئوفی دارد از نگاه من اهمیتی بیشتر دارد؛ اینکه او چرا در مواجهه با سختی‌ها، جفاهایی که در کشوری که دوستش دارد به او شده و می‌شود، اینکه در عین حالی که دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های ما تشنه در آغوش گرفتن محصول ذوق و تحقیق و تلاش وی هستند و کم‌توجهی‌های برخی متولیان امر آنان را بی‌نصیب گذاشته است و کتاب‌هایی که به همه زبانی و در همه کشوری به جز زبان فارسی و کشورش ایران به چاپ رسیده است، می‌خندد و سر تکان می‌دهد چندان جای تعجب ندارد. خودش همواره زمزمه می‌کند:

خنده تلخ من از گریه غم‌انگیزتر است/کارم از گریه گذشته است به آن می‌خندم!

***مدیر سایت اطلاع‌رسانی فرش ایران و موسس و مدیر اتاق فکر فرش دستباف ایران**

نگاه

سیدجلال‌الدین بصام

گنجینه‌های ایرانی

اولین باری که با آقای دکتر صباحی ملاقات کردم در نمایشگاه فرش تهران در سال ۱۳۷۸ بود. در آن سال برای اولین بار بود که مرکز تحقیقات فرش دستباف جهاد سازندگی غرفه‌ای در نمایشگاه گرفته بود و به معرفی و عرضه کارهایش پرداخته بود. قبلاً خیلی شنیده بودم که فردی به اسم دکتر صباحی، که اصلاً پزشک است، در ایتالیاست و علاوه بر کار تجارت فرش به کار تحقیق و علم فرش می‌پردازد. بسیار علاقه‌مند بودم وی را ببینم. وقتی فرصت ملاقات دست داد از فرط اشتیاق با او معانقه کردم. شاید برای او تعجب‌آور بود که کسی که او را قبلاً ندیده اینچنین گرم با او برخورد می‌کند.

در آن نمایشگاه از وی درخواست کردم به غرفه مرکز تحقیقات فرش بیاید و قدری راجع به فرش و خودش برایمان تعریف کند. خوشبختانه این تقاضا مورد اجابت قرار گرفت و مباحث جالبی از فرش ایران و جهان برای ما مطرح کرد. کلیدی‌ترین کاری که ایشان به‌دنبال آن بود یافتن مرکز یا یار و یاوری برای انتشار و ترجمه و توزیع نشریه گره در ایران بود. نشریه گره در کنار نشریه هالی از معتبرترین مجلاتی بود که به نشر مرتب دانش فرش مشغول بودند. هرچند اکنون مجله هالی از اختصاص فرش خارج شده و مطالب دیگری نیز چاپ می‌کند ولی مجله گره هنوز فقط به طور اختصاصی در زمینه فرش فعالیت می‌کند. خاطرم هست که یکی از دوستان در آن زمان بلافاصله برای این مهم اعلام آمادگی کرد و دکتر را با خود برد تا بقیه مباحث را جدی‌تر دنبال کنند، ولی هیچ وقت این اتفاق آن گونه که دکتر مدنظرش بود نیفتاد. ان‌شاءالله روزی بشود.از آن سال تا امروز که بنده در صورت‌های مختلف در زمینه فرش دستباف فعالیت می‌کنم به طور مرتب با وی در تماس هستم. شاید بهتر بگویم ایشان مرا مورد لطف قرار می‌دهند. در آخرین ملاقات مفصلی که با ایشان داشتم ماموریتی بود که به عنوان مدیرعامل شرکت سهامی فرش ایران به ایتالیا رفته بودم و با تماسی که از شهر میلان با او گرفتم از من دعوت کرد به تورینو بروم و از نزدیک مذاکراتی در خصوص اهدای مجلات گره به مراکز دانشگاهی و علمی ایران از طریق شرکت فرش داشته باشیم.

به اتفاق یکی از همکاران، نمایشگاه میلان را به قصد شهر تورینو ترک کردیم. در ایستگاه قطار، دکتر شخصاً به دنبال ما آمده بود و به گرمی از ما استقبال کرد. پذیرایی گرم ایشان و اقامت شبانه در منزلش و ملاقات با آتش، نوه دکتر، و بدرقه صمیمانه او همگی مزید بر لذتی بود که از بازدید موزه، دفتر مجله و محل کار او بردیم.فروشگاه فرش دکتر صباحی در تورینو بیش از آنکه یک فروشگاه باشد، یک گالری و یک موزه است. بخشی به فرش‌های معاصر و مدرن اختصاص دارد، با این تفاوت که فرش‌های مدرن این فروشگاه همان فرش‌های اصیل ایرانی است که از ذهن‌ها پاک شده‌اند. بخش دیگری از آن که در ساختمان مجاور قرار دارد دفتر اصلی است. در این ساختمان که چند طبقه است انگار می‌خواهی چند روز بمانی و فقط از آنجا لذت ببری. دکتر ما را به همراه خود ابتدا به زیرزمین برد و مجموعه‌ای از فرش‌های بلوچ و کردی را به ما نشان داد. در کنار فرش‌های ایرانی، فرش‌های قدیمی سایر نقاط دنیا را می‌توانستیم ببینیم و از این همه زیبایی هنر دست مردم دنیا سرشار از احساس شویم و به خصوص اینکه در مقایسه می‌دیدیم که ایرانیان یک سر و گردن بالاتر هستند بر خود می‌بالیدیم که ایرانی هستیم.در یکی از طبقات این ساختمان دفتر مجله گره قرار دارد که تیم تحریریه در آن مشغول کار بودند. به نظر گروه صمیمی‌ای می‌آمدند که در کنار یکدیگر به سرعت و شدت مشغول فعالیت بودند تا آخرین شماره گره را قبل از آغاز نمایشگاه دموتکس آماده کنند. دیدن این خودجوشی و علاقه به کار مرا به کاویدن رمز کار واداشت و فکر می‌کنم رمز آن چیزی جز شخصیت دکتر نیست.

ادامه در صفحه ۱۴